نگاهی به رویکرد متمایز امام خمینی(ره) پیرامون وجوه سیاسی اسلام در دوران مبارزه

مکتب سیاسی و سیاست مکتبی

هادی قائم‌مقامی: «آوخ آوخ از این حیله‌گری‌ها. افسوس افسوس از این ناپاکی‌ها! هم‌کیشان دیندار ما! برادران پاک ما! دوستان پارسی‌زبان ما! جوانان غیرتمند ما! هموطنان آبرومند ما! این اوراق ننگین، این مظاهر جنایت، این شالوده نفاق و جرثومه‌های فساد، این دعوت‌های به زرتشتی‌گری، این برگرداندن این ناسزاها به مقدسات مذهبی را بخوانید و درصدد چاره‌جویی برآیید. با یک جوشش ملی، با یک جنبش دینی، با یک غیرت ناموسی، با یک عصبیت وطنی، با یک اراده قوی، با یک مشت آهنین، باید تخم این ناپاکان بی‌آبرو را از زمین براندازیم. اینها یادگاری‌های باستانی شما را به باد فنا می‌دهند، اینها ودیعه‌های خدایی را دستخوش هوا و هوس خود می‌کنند. اینها کتاب‌های دینی شما را که با خون‌های پاک شهدای فضیلت به دست شما رسیده آتش می‌زنند. اینها عید آتش زدن کتاب‌ها دارند.[1] کدام کتاب‌ها؟ همان‌ها که از فداکاری حسین‌بن‌علی(علیه‌السلام) و رنج‌های فراوان پیغمبر و پیغمبرزاده‌ها به دست شما افتاده. آری ما و شما رنج دین را نکشیدیم. جوان‌های رشید را به راه آن ندادیم. خون‌های گرانبها در قدم آن نریختیم، از این جهت قدر آن را نمی‌دانیم. ما در پیشگاه داوری خدا جواب نداریم. ما در پای محکمه دین محکومیم. ما در حضور پیغمبر اسلام بی‌آبروییم. هان آبرومندانه از جای برخیزید تا دشمنان بر شما چیره نشوند».[2] این جملات را حاج آقا روح‌الله وقتی نوشته که چشم همه حوزه به او بود تا پاسخی درخور به «اسرار هزار ساله» بدهد؛ کتابی که طلبه جوان و فرزند یکی از مقدس‌ترین چهره‌های روحانیت قم نوشته بود.

امام (ره) در این تصویر در کنار آیت‌الله کاشانی دیده می شود

او که از علاقه‌مندان به کسروی و شریعت‌سنگلجی بود با بیانی شبیه به نوشته‌های آنان شبهاتی را پیرامون مذهب تشیع و روحانیت شیعه مطرح کرده بود. او تا جایی که توانسته بود مجیز رضاخان را گفته بود و در «اسرار هزار ساله» که تقریبا همزمان با «شیعی‌گری» کسروی چاپ شده بود، با لحن بدی پیرامون تشیع به اظهارنظر پرداخته بود.

حاج آقا روح‌الله با مشاهده بالا گرفتن بحث پیرامون «اسرار هزار ساله» در مدرسه فیضیه، همه وقتش را صرف نوشتن «کشف الاسرار» کرد تا پاسخی درخور به «اسرار هزار ساله» بدهد. «کشف الاسرار» را شاید بتوان اولین کنش جدی سیاسی- اجتماعی حاج آقا روح‌الله پس از ۴۰ سالگی دانست که باعث شد جایگاه ایشان به‌عنوان یک مجتهد آگاه به زمان، بیش از پیش شناخته شود. همین ویژگی باعث شد از طرف مرجعیت وقت، یعنی آیت‌الله بروجردی برای امور مهمی در کنار ایشان باشند. یکی از این موارد ماجرای بهاییان ابرقو است که حاج آقا روح‌الله از طرف آیت‌الله بروجردی به دیدار شاه می‌رود و با او در این زمینه گفت‌وگو می‌کند و به او می‌گوید: «پدر تاجدار شما این گروه ضاله را به طویله بستند و الان هم مردم ایران همان جریان را از شما انتظار دارند».[3]

اواخر دهه ۲۰ که جریانات ملی- مذهبی دنبال ملی کردن صنعت نفت بودند، حاج آقا روح‌الله در تلاش بود تا با مشورت‌هایی که به آیت‌الله کاشانی می‌دهد، جنبه مذهبی نهضت را پررنگ‌تر کند. مشورت‌ها موثر نیفتاد آنچنان که حاج آقا روح‌الله گفت: «عکس رفتار کرد. رئیس مجلس شورای ملی شد و این اشتباه بود. من از او خواستم برای دین کار کند. سیاستمدار شد».[4]

پیش‌بینی امام خمینی(ره) از نهضت ملی شدن صنعت نفت درست بود. او معتقد بود مرجعیت باید وارد می‌شد و مرجعیت وقت (آیت‌الله بروجردی) تمایلی به دخالت در این موضوع نداشت. حتی بعد از کودتا تلاش فراوانی برای جلوگیری از اعدام رهبران فدائیان اسلام داشت و حتی عمامه‌اش را در مقابل آیت‌الله بروجردی زمین زد که نگذارید این سید را اعدام کنند که موفق نبود. بعد از اعدام نواب تعدادی ایراد می‌گرفتند که نباید با لباس روحانیت اعدام می‌شد. امام می‌گفت: «روحانی باید با لباس روحانیت شهید شود تا مردم بفهمند در این صحنه‌ها هستند».[5]

پس از فوت آیت‌الله بروجردی شاید یکی از اولین مسائلی که باعث شد وجه تمایز امام با مراجع دیگر شناخته شود ماجرای تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود که در آن شرط مسلمان بودن را از کاندیداهای انتخابات برداشته بودند و به زنان حق رای و کاندیداتوری داده شده بود. نامه‌های محترمانه‌ای به شاه از سوی مراجع و علمای قم نوشته شد. شاه از میان انتقادها روی مسأله اعطای حق رای به زنان دست گذاشته و گفته بود در دیگر کشورهای اسلامی هم زنان در امور دخالت دارند. این موضوع باعث شده بود برخی استدلال شاه را بپذیرند. امام گفته بود: «اینها به مردها کجا حق آزادی و رای داده‌اند که حالا به فکر زنان افتاده‌اند. برنامه چیز دیگری است».[6]

شاه تلگراف‌ها را به دولت ارجاع داده بود اما «عَلَم» وقعی ننهاده بود. علم در نامه‌ای به آیات گلپایگانی، مرعشی‌نجفی و شریعتمداری می‌نویسد مصوبه دولت را اصلاح می‌کند. همین موضوع باعث می‌شود برخی علما به گمان اصلاح از مخالفت با لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی دست بردارند و حتی جشن بگیرند. امام می‌گوید جشنی در کار نیست. در روزهای پیاپی سخنرانی می‌کند: «مامورینی که در مجلس حضور دارند این مطلب را گزارش کنند تا دولت تصور نکند با فوت آیت‌الله بروجردی رحمت‌الله علیه دیگر اسلام بی‌دفاع شده است... هزاران آیت‌الله بروجردی به دین اسلام متکی بوده‌اند. دین به آیت‌الله‌ها تکیه ندارد».[7]

دولت تلگراف می‌زند که تصویب‌نامه را لغو می‌کند. امام پافشاری می‌کند تا زمانی که مطبوعات خبر را نزده‌اند، مبارزه ادامه دارد. در نهایت روزنامه‌ها تیتر می‌زنند: «در هیأت دولت تصویب شد که تصویب‌نامه مورخه ۴۱/۰۷/۱۴ قابل اجرا نخواهد بود». ۲ بهمن ۴۱ تنها ۴ روز مانده به رفراندوم ۶ بهمن ۴۱، امام مخالفتش با رفراندوم را در پاسخ به یک استفتا به طور مفصل می‌نویسد. تاثیر این اعلامیه باعث راهپیمایی بزرگی در تهران می‌شود. شاه در ۴ بهمن به قم سفر می‌کند. معترضان به توصیه

امام ۳ و ۴ بهمن را تعطیل می‌کنند تا شاه با یک شهر تعطیل روبه‌رو شود. شاه از سردی و کم‌رونقی استقبال چنان عصبانی می‌شود که روحانیت را ارتجاع سیاه می‌خواند. همین سخنرانی باعث می‌شود وحدت میان علما در مخالفت با شاه بیشتر شود. رفراندوم ۶ تیر برگزار می‌شود و دولت ادعا می‌کند ۵ میلیون نفر به لوایح رای مثبت داده‌اند.

پس از اعتراض به رفراندوم، شاه که از قدرت روحانیت مطلع شده بود تلاش کرد با عرض اندام در مقابل علما، از آنها زهر چشم بگیرد. نقطه اوج این ماجرا را می‌توان در رخداد نوروز سال ۴۲ دید که با به خاک و خون کشیده شدن فیضیه همراه بود. امام در ماه‌های بعد با تلاش برای ایجاد یک تشکیلات کشوری، از فرصت ماه محرم برای آگاهی مردم استفاده می‌کند. روز عاشورا ماموری از ساواک پیش آیت‌الله آمد و گفت: اعلیحضرت گفته اگر در فیضیه سخنرانی کنید کماندوها را به مدرسه فیضیه می‌ریزیم و آنجا را به خاک و خون خواهیم کشید. امام هم با خونسردی گفته بود ما هم به کماندوهای خود دستور می‌دهیم فرستادگان اعلیحضرت را ادب کنند. بسیاری از تحلیلگران سخنرانی عاشورای سال ۴۲ را منزلگاه اول انقلاب اسلامی سال ۵۷ می‌دانند. امام در این سخنرانی فرازهایی دارد که با گریه شدید حضار همراه می‌شود: «آقا! من به شما نصیحت می‌کنم؛ ای آقای شاه! ای جناب شاه! من به تو نصیحت می‌کنم؛ دست بردار از این کارها. آقا! اغفال دارند می‌کنند تو را. من میل ندارم که یک روز اگر بخواهند تو بروی، همه شکر کنند. من یک قصه‌ای را برای شما نقل می‌کنم که پیرمردهای‌تان، ۴۰ ساله‌های‌تان یادشان است، ۳۰ ساله‌ها هم یادشان است. ۳ دسته- ۳ مملکت اجنبی- به ما حمله کرد: شوروی، انگلستان، آمریکا به مملکت ایران حمله کردند؛ مملکت ایران را قبضه کردند؛ اموال مردم در معرض تلف بود، نوامیس مردم در معرض هتک بود، لکن خدا می‌داند که مردم شاد بودند برای اینکه پهلوی رفت. من نمی‌خواهم تو اینطور باشی؛ نکن. من میل ندارم تو اینطور بشوی، نکن! اینقدر با ملت بازی نکن! اینقدر با روحانیت مخالفت نکن... آیا روحانیون اسلام، اینها حیوانات نجس هستند؟ در نظر ملت، اینها حیوان نجس هستند که تو می‌گویی؟ اگر اینها حیوان نجس هستند پس چرا این ملت دست آنها را می‌بوسد؟ دست حیوان نجس را می‌بوسد؟ چرا تبرک به آبی که او می‌خورد، می‌کنند؟ حیوان نجس را این کار می‌کنند؟! آقا ما حیوان نجس هستیم؟ [گریه شدید حضار] خدا کند که مرادت این نباشد؛ خدا کند که مرادت از اینکه «مرتجعین سیاه مثل حیوان نجس هستند و ملت باید از آنها احتراز کند»، مرادت علما نباشند و الا تکلیف ما مشکل می‌شود و تکلیف تو مشکل می‌شود. نمی‌توانی زندگی کنی؛ ملت نمی‌گذارد زندگی کنی. نکن این کار را؛ نصیحت مرا بشنو. آقا! ۴۵ سالت است شما؛ ۴۳ سال داری، بس کن، نشنو حرف این و آن را؛ یکقدری تفکر کن، یکقدری تأمل کن! یکقدری عواقب امور را ملاحظه بکن! یکقدری عبرت ببر! عبرت از پدرت ببر... تأثرات ما زیاد است؛ نه اینکه امروز عاشوراست و زیاد است، آن هم باید باشد، لکن این چیزی که برای این ملت دارد پیش می‌آید، این چیزی که در شرف تکوین است، از آن تأثرمان زیاد است؛ می‌ترسیم. ربط ما بین شاه و اسرائیل چیست که سازمان امنیت می‌گوید: از اسرائیل حرف نزنید، از شاه هم حرف نزنید؛ این دو تا تناسب‌شان چیست؟ مگر شاه اسرائیلی است؟...»[8]

این جریان و سخنرانی که درنهایت به تظاهرات ۱۵ و ۱۶ خرداد در تهران و شهرهای مختلف منجر شده بود، باعث شد امام بازداشت شود و تا ۱۶ فروردین ۴۳ در زندان و حصر باقی بماند. وجه تمایز نگاه امام به سیاست در همین ایام و در گفت‌وگویی کوتاه که با «پاکروان» رئیس ساواک دارد مشخص می‌شود.

مرداد ۴۲ پاکروان به دیدار امام می‌رود. امام خاطره قابل تاملی از این دیدار دارد: «پاکروان آمد پیش ما و آن مولوی- هر دو آنها هم رفتند- آمدند آنها و پاکروان در ضمن صحبت‌هایش گفت که سیاست عبارت از دروغ گفتن است، عبارت از تقلب است، عبارت از خُدعه است، عبارت از فریب است، عبارت از پدرسوختگی است!- این تعبیر آخرش بود- این را بگذارید برای ما. می‌خواست ما را وادار کند به اینکه ما دخالت در سیاست نکنیم. من به آن گفتم خوب، اگر این سیاست عبارت از اینهاست، اینکه مال شما هست! بله، بعد هم برداشتند در آنجا نوشتند که تفاهم شد بین ما و فلان. من هم که آمدم سر منبر حسابش را رسیدم».[9]

هوشمندی امام در سیاست نیز بینات واضحی دارد. فرماندار نظامی تهران وقایع ۱۵ خرداد را به خارجی‌ها نسبت داد و تلاش کرد این واقعه را به حمایت خارجی مرتبط کند؛ سناریویی که البته با شکست مواجه شد. پیش از جریانات ۱۵ خرداد و عاشورا شخصی به‌عنوان دیپلمات مصری به دیدار آیت‌الله آمد. سلام جمال عبدالناصر را به آیت‌الله رسانده و گفته بود رئیس ما از اظهارات ضداسرائیلی شما تشکر کرده و گفته اگر کمکی می‌خواهید از اسلحه و امکانات به ما بگویید. آقا نمی‌دانست مامور رژیم است اما به او گفت مسأله ما داخلی است و نیاز به دخالت دیگران نیست، اگر می‌خواهید ما را در مبارزه علیه اسرائیل یاری دهید با دستگاه‌های تبلیغاتی‌تان حرف‌های ما را به گوش دنیا برسانید. بعد مشخص شد که از طرف ساواک آمده بود و نقشه‌شان شکست خورد.[10]

از دیگر مظاهر رویکرد درست امام مواجهه‌ای است که با مسأله دارالتبلیغ اسلامی آقای شریعتمداری دارد. وقتی افرادی بودند که می‌آمدند و خوبی‌های دارالتبلیغ را می‌گفتند، امام این بیت را می‌خواند: «خانه از پای‌بست ویران است/ خواجه در بند نقش ایوان است». امام خمینی(ره) دارالتبلیغ را که موجب تفکیک میان روحانیون به انقلابی و غیرانقلابی می‌شد مضر می‌دانست. گفته بود: «اگر احساس خطر کنم با دست طلبه‌ها دارالتبلیغ را می‌کنم و هر آجرش در دست یک طلبه خواهد بود».[11]

امام در آن برهه مخالفان دیگری هم داشت. کسانی که می‌گفتند: «الکفر ملة واحده» و اینکه چرا آیت‌الله خمینی تنها با اسرائیل و آمریکا درافتاده و به بقیه کافران کاری ندارد. امام گفته بود: جنگیدن با اینها سخت‌تر است تا رژیم شاهنشاهی.

اول مهر ۴۳ در مجلس لایحه کاپیتولاسیون تصویب شد تا آمریکایی‌ها برای زندگی در ایران نگرانی نداشته باشند. طبق بند ۲ این لایحه آمریکایی‌ها از مالیات گمرک معاف شدند، حکومت ایران هم مجبور بود برای جلوگیری از تمام تنش‌ها با تمام توان از جان و مال آمریکایی‌ها محافظت کند. خبر لایحه کاپیتولاسیون به شکل محرمانه به امام رسید و امام قلم در دست گرفت و یک نفس اعلامیه کاپیتولاسیون را نوشت: آیا ملت ایران می‌داند در این روزها در مجلس چه گذشت، می‌داند؟ بدون اطلاع ملت چه جنایتی واقع شد؟ می‌داند مجلس به پیشنهاد دولت سند بردگی ملت ایران را امضا کرد؟ اقرار به مستعمره بودن ایران نمود؟ سند وحشی بودن ملت مسلمان را به آمریکا داد؟[12]

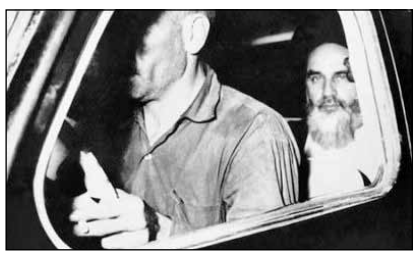

و با یک سخنرانی غرّا به تشریح کاپیتولاسیون پرداخت. در بخش‌هایی از این سخنرانی که با «انا لله و انا الیه راجعون» آغاز شد، آمده است: «من تأثرات قلبی خودم را نمی‌توانم اظهار کنم. قلب من در فشار است. این چند روزی که مسائل اخیر ایران را شنیده‌ام خوابم کم شده است [گریه حضار]. ناراحت هستم [گریه حضار]. قلبم در فشار است [گریه حضار]. با تأثرات قلبی روزشماری می‌کنم که چه وقت مرگ پیش بیاید [گریه شدید حضار]... قانونی در مجلس بردند؛ در آن قانون اولا ما را ملحق کردند به پیمان وین؛ و ثانیا الحاق کردند به پیمان وین [تا] مستشاران نظامی، تمام مستشاران نظامی آمریکا با خانواده‌های‌شان، با کارمندهای فنی‌شان، با کارمندان اداری‌شان، با خدمه‌شان، با هر کس که بستگی به آنها دارد، اینها از هر جنایتی که در ایران بکنند مصون هستند! اگر یک خادم آمریکایی، اگر یک آشپز آمریکایی، مرجع تقلید شما را در وسط بازار ترور کند، زیر پا منکوب کند، پلیس ایران حق ندارد جلوی او را بگیرد! دادگاه‌های ایران حق ندارند محاکمه کنند، بازپرسی کنند، باید برود آمریکا! آنجا در آمریکا ارباب‌ها تکلیف را معین کنند!... آقا،

من اعلام خطر می‌کنم! ای ارتش ایران، من اعلام خطر می‌کنم! ای سیاسیون ایران، من اعلام خطر می‌کنم! ای بازرگانان ایران، من اعلام خطر می‌کنم! ای علمای ایران، ای مراجع اسلام، من اعلام خطر می‌کنم! ای فضلا، ای طلاب، ای مراجع، ای آقایان، ای نجف، ای قم، ای مشهد، ای تهران، ای شیراز، من اعلام خطر می‌کنم!

والله، گناهکار است کسی که داد نزند؛ والله، مرتکب کبیره است کسی که فریاد نکند».[13]

این سخنرانی با بازداشت و تبعید شبانه امام به ترکیه در ۱۳ آبان ۴۳ همراه شد. همین تبعید مجالی برای نگارش «تحریرالوسیله» شد؛ کتابی که بر جنبه سیاسی و اجتماعی اسلام در کنار مسائل عبادی تاکید می‌کرد.

مهرماه ۱۳۴۴ و در ۶۴ سالگی، امام و فرزندش آقا مصطفی از ترکیه به عراق تبعید شدند. حوزه نجف که حوزه‌ای دور از عالم سیاست بود، شرایط تازه‌ای را پیش روی امام قرار داده بود. حوزه نجف بویژه بعد از اعدام شیخ فضل‌الله نوری و انحراف مشروطه، از سیاست دوری می‌کرد. در نجف سخنرانی و بیانیه رواج نداشت. یکی از اتفاقات مهم در روزهای آغازین ورود امام به نجف مباحثه‌ای است که با آیت‌الله حکیم، مطرح‌ترین مرجع شیعیان آن زمان صورت می‌گیرد و چارچوب‌های نگاه امام به موضوع دین سیاسی را روشن می‌کند. شاید بشود اینجا از تعبیر عالم امام استفاده کرد، عالمی که امام در غربت و تنهایی پایه‌های آن را طرح‌ریزی کرد. ماجرای این مباحثه که در دفتر دوم مجموعه نهضت امام خمینی به آن اشاره شده اینچنین است: امام به سیدمحسن حکیم گفته بود: خوب است برای تغییر آب‌وهوا به ایران بروید و اوضاع آنجا را از نزدیک مشاهده کنید که بر این ملت مسلمان چه می‌گذرد. بعد اوضاع بدبختی‌های ایران را شرح داده بود و بحث آغاز شده بود. بخشی از پایان بحث این‌گونه بود:

امام خمینی(ره): بگذارید تاریخ ثبت کند که وقتی دین مورد حمله واقع شد عده‌ای از علمای شیعه قیام کردند و دسته‌هایی از آنها کشته شدند.

آیت‌الله حکیم(ره): تاریخ چه فایده‌ای دارد، باید اثر داشته باشد.

امام خمینی(ره): چطور فایده ندارد؟ مگر قیام حسین‌بن‌علی(ع) به تاریخ خدمت مؤثری نکرد؟ و چه بهره بزرگی از قیام آن حضرت می‌گیریم؟

آیت‌الله حکیم(ره): شما جواب خدا را در این خون‌ریزی چه می‌دهید؟

امام خمینی(ره): امام حسین(علیه‌السلام) که قیام کرد و خود و عده‌ای شهید شدند برای چه بود؟ برای حفظ اسلام بود. پس باید این اعتراض را هم به او بنماییم.

در این بین آیت‌الله حکیم(ره) عصبانی شده و با عصبانیت فرمودند: ای آقا! شما خود را با امام حسین قیاس می‌کنید؟ امام حسین(علیه‌السلام) امام مفترض‌الطاعه و عالم و مأمور از جانب خداوند بود. شما چرا امام حسن (علیه‌السلام) را نمی‌گویید. هر کاری که می‌خواهید بکنید و هر خونی که می‌خواهید ریخته شود امام حسین(علیه‌السلام) را در میان می‌آورید. ریختن یک قطره خون بی‌گناه در نزد خداوند مسؤولیت عظیم دارد.

امام خمینی(ره): اگر امام حسن(ع) هم به اندازه شما مرید داشت قیام می‌کرد. در اول امر قیام کرد دید مریدها فروخته شده‌اند، لذا فتح نکرد اما شما در تمام ممالک اسلامی مقلد و مرید دارید.

تصویری از آیت الله حکیم

آیت‌الله حکیم(ره): من که نمی‌بینم کسی را داشته باشم که اگر اقدامی کردیم تبعیت کند.

امام خمینی(ره): شما اقدام کنید و قیام نمایید، من اولین کسی خواهم بود که از شما تبعیت خواهم کرد.

آیت‌الله حکیم(ره): لبخند و سکوت.[14]

اگرچه نگاه آیت‌الله حکیم متناسب با اقتضائات و ظرفیت‌های آن روز جامعه عراق بود اما در اینکه اراده معطوف به عمل امام در بازنمایی یک اسلام سیاسی برخاسته از یک عقبه اعتقادی و متکی به مبانی تشیع است، تردیدی نیست. در تشریح نگاه امام به سیاست، تعابیر فراوانی را می‌شود به کار گرفت. در این میان یک تعبیر از شهید آیت‌الله بهشتی قابل تامل است: «اسلام در آغاز یک انقلاب بود و همواره باید یک آیین انقلابی بماند». راز ماندگاری امام(ره) و منظومه فکری ایشان که آینه اسلام انقلابی است شاید در همین جمله نهفته باشد. اینکه امام خمینی(ره) در کنار همه وجوه شخصیتی‌اش که می‌توانند به عنوان دلیل محبوبیتش معرفی شوند، اسلام را یک آیین انقلابی می‌دید که همواره باید انقلابی بماند.

پی‌نوشت:

۱- در آن زمان‌ها، احمد کسروی دستور داده بود هر ساله جشن کتاب‌سوزان بگیرند، و کتاب‌های ادبی مانند دیوان حافظ و سعدی و کتب دینی و ادعیه و زیارات را در آتش افکنده، بسوزانند.

۲- کشف الاسرار، صفحه ۷۳

۳- خاطرات مهدی حائری‌یزدی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی

۴- زندگینامه سیاسی امام خمینی، ص ۲۰۱

۵- برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج۵، ص ۲۹

۶- خاطرات هاشمی‌رفسنجانی، دوران مبارزه، ص ۱۲۱

۷- صحیفه امام خمینی، جلد یک، ص ۸۷

۸- صحیفه امام، جلد یک، ص ۲۴۵ و ۲۴۶

۹- صحیفه امام خمینی، جلد ۹، صفحه ۱۷۷

۱۰- سیدحمید روحانی، نهضت امام خمینی، دفتر اول، ص ۴۵۶

۱۱- رسول جعفریان، جریان‌های سیاسی- مذهبی ایران، ۱۳۲۰، صفحه ۵۷

۱۲- صحیفه امام، جلد یک، ص ۴۰۹

۱۳- صحیفه امام، جلد یک، ص ۴۱۵

۱۴- سیدحمید روحانی، نهضت امام خمینی، دفتر دوم، ص ۲۲۱